

بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

ایبائی از برنامه ۹۶۶ گنج حضور

خواب چون در می‌رمد از بیمِ دلخ

خوابِ نسیان کی بود با بیمِ حَلَق؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۴۱۰۰-

وقتی خود اصلی و هشیاری را فراموش کنیم و از ترس نداشتن و یا از دست دادن همانیدگی‌ها و اعتیادها و طمع‌ها دست و پا بزنیم و در ذهن خود را زندانی کنیم و بی‌خوابی بکشیم و مریض شویم، زندگی و اصل خود را پایین می‌بریم و این کار یعنی تلف کردن زندگی بدست خودمان. به عبارتی هر چیز و هر کسی را که در مرکز بگذاریم، باعث درد و رنج و کاهش هشیاری و کاهش شادی بی‌سبب می‌شود

چه لطیفی، و ز آغاز چنان جباری

چه نهانی و عجب این که در این غوغایی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰-

زندگی و کائنات قانون و نظم دارد، بیرون زدن از نظم و قانون، مثل رانندگی در خاکی است و بنابراین واژگون شدن و پنچر شدن و خراب شدن. بنابراین باید متوجه باشیم که من‌ذهنی و من‌تقلبی ما به وسیله چه چیزهایی ما را از مسیر طبیعی و مرکز عدم و یکی بودن با خرد کائنات جدا می‌کند. انواع طمع، انواع حسادت و مقایسه، انواع ترس و اضطراب، انواع خودنمایی و بلند شدن و توجه طلبی، انواع اعتیاد، انواع کم‌بینی، انواع باور و تعصب و انواع تعبیر و تفسیر و قضاوت و چیزهایی دیگر که ما را از آرامش و عقل زندگی و شادی بی‌سبب و بزرگی و خداگونگی دور می‌کنند

با قضا پنجه مزن ای تند و تیز

تا نگیرد هم قضا با تو ستیز

مُرده باید بود پیش حکمِ حق

تا نیاید زخم، از رَبُّ الفَلَق

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات شماره ۹۱۰ و ۹۱۱-

رَبُّ الفَلَق: پروردگار صبحگاه -

من‌ذهنی و نفس امر کننده تند و تیز و عجول و ناپرهیز است، واکنش‌گر و پرادعا است، ناشکر و ناسپاس و کم‌بین و ترسو و حریص و طماع است، بنابراین با خرد کائنات هم‌جنگ دارد و این درد روی درد گذاشتن است. اما کافیه اول از همه و سر هر موضوع، اول تسلیم و ساکت باشیم تا زندگی جواب صبر و توکل و ادب ما را بدهد و خودش راه را باز کند و یا عقل درست را به ما بدهد تا درست عمل کنیم و حرف درست را بزنیم

به عبارتی انسانی که زنده به زندگی باشد و دستش در دست کل باشد موضوعات نامطلوب و یا مطلوب او را هیجانی نمی‌کنند، اگر هم هیجانی بالا بیاید آنها با سلاح صبر و درد هشیارانه و توکل صد در صد از آن موضوع گذر کرده و شادی بی سبب را که مزد آنها است دریافت می‌کنند.

سر، شکسته نیست، این سر را میند

یک دو روزی جهد کن، باقی بخند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت شماره ۹۷۸-

انسانی که دستش در دست بزرگانی مثل مولانا باشد و یا توکل صد در صد داشته باشد، از بلا و موانع و بی‌مرادی‌ها رد می‌شود و درد هشیارانه را قبول می‌کند و سر جنگ و ستیز نمی‌گیرد. و خودش را به آه و ناله و ناشکری نمی‌زند و در ذهن زندانی نمی‌شود. و در گذشته و حسرت و کم بینی نمی‌رود و همینطور به آینده و سبب سازی و حيله گری و انتقام جویی دست نمی‌زند. و یا می‌داند می‌داند و تعبیر و تفسیر و قضاوت را خاموش می‌کند و فقط مشاهده‌گری می‌کند. بدون تفسیر و تدبیر و درجا زدن در ذهن، بنابراین شادی بی‌سبب دل را روشن می‌کند که این شادی نشانه تلف نکردن فرصت زندگی و وفا به زندگی و قدردانی و شاکر بودن است.

هر کجا دردی، دوا آنجا رود

هر کجا پستی است، آب آنجا دود

آب رحمت بایست، رو پست شو

و آنگهان خور خمر رحمت، مست شو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات شماره ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰-

اگر در برابر اتفاقات و هیجانات و اعتیادها و چیزهایی از این قبیل اول صبر کنیم و پرهیز همراه با رضایت و شکر داشته باشیم، من‌ذهنی و نفس امر کننده را کوچک می‌کنیم و کمی درد هشیارانه می‌کشیم و نور و شادی و دلگرمی و عشق و رفاقت زندگی درون ما را پر می‌کند. من خدا را شکر می‌کنم که دیگر سیگار و مواد مخدر و مشروب و تعدد رابطه و پرخوری و غیبت و مسابقه و طمع و واکنش داشتن و دعوا کردن را انتخاب نمی‌کنم و خوشی ناپایدار و کوتاه مدت آنها را دوست ندارم و برایم پیش پا افتاده و بی‌اهمیت شده‌اند. و به جای همه آنها دلم گرم و خوش و روشن به شادی بی‌سبب شده

گودش: رُدُّوا لَعَادُوا، کارِ توست

ای تو اندر توبه و میثاق، سست

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پُرس، بر رحمت تنم

ننگرم عهدِ بدت، بدهم عطا

از کرم، این دم چو می‌خوانی مرا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۳۱۵۸ تا ۳۱۶۰-

رُدْوا لَعَادوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند -

در زندگی و در مسیر زنده شدن به زندگی هم گاهی لغزشی پیدا می‌شود، مثلاً خشم و حرص و کم بینی و دشمن بینی و عیب گویی و یا چیزهای دیگری از ما سر می‌زند و من ذهنی و نفس امر کننده ما را ملامت می‌کند. ولی باید متوجه باشیم در همان لحظه هم اگر فضا را باز کنیم و تسلیم شویم و از زندگی عذر بخواهیم و دست روی زانو بگذاریم و با تعهد، مداومت داشته باشیم و مرکز را خالی کنیم و از ذهن بیرون بیاییم، رحمت و سکون و سکوت و آرامش و دلگرمی زندگی دوباره جاری می‌شود زیرا که کرم و عشق و برکت بی‌نهایت خداوند و زندگی همین است

همچنین هر شهوتی اندر جهان

خواه مال و، خواه جاه و، خواه نان

هر یکی زینها تو را مستی کند

چون نیابی آن، خُمارت می‌زند

این خُمارِ غم، دلیل آن شده ست

که بدان مفقود، مستی‌ات بدهست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات شماره ۲۲۵۷ تا ۲۲۵۹-

شهوت و طمع و حرص هر چیزی، مثل تعدد رابطه، پول، مقام، شهرت، دیده شدن، اشیاء، شکم‌پرستی، مخدرها و چیزهایی دیگر، انسان من‌ذهنی و قلبی را برای زمان کوتاهی مست و ناهشیار و تخدیر می‌کند و اگر اینها نباشند او خماری و درد زیادی می‌کشد. البته ناهشیارانه درد می‌کشد و متوجه نیست که اگر این چسبیدن و گدایی و اعتیاد را رها کند و نجسید، با کمی درد هشیارانه به ورای درد می‌رود و شادی و مستی بیست و چهارساعته را دریافت می‌کند که با هیچ مخدر و شهوترانی و مقام و شهرت و تفریحی نمی‌توان به آن حال دست یافت

با سپاس از همه،

علی از تهران